

صاحب

بحران کنونی

لهستان

و آینده آن

بسمه تعالی

اوضاع کنونی لهستان و تنشهای موجود بین دو جناح، یعنی حزب کمونیست و اتحادیه همبستگی حاکی از بحران سیاسی مهمی است. در این کشور موضعگیری نهائی این بحران برای دولت کمونیست لهستان بسیار قابل اهمیت است زیرا:

۱- لهستان بعنوان جزئی از مجموعه بلوک شرق و جهان سوسیالیسم است. و حاد شدن این بحران میتواند بطور عمده سوسیالیسم را بخطر انداخته و «ماتریالیسم تاریخی» را بعنوان اساس و بینش فلسفه سیاسی مارکسیسم بخطر بیندازد.

قلموس ۱۰۷

۲- مواضع استراتژیک و نظامی اقتصادی شوروی را در قبال بلوک غرب بخطر اندازد.
۳- خروج لهستان از جرگه کشورهای سوسیالیستی بعنوان الگوی انقلابهای ضد سوسیالیستی در کشورهای دیگر سوسیالیستی مورد استفاده قرار گیرد.
۴- موازنه قوا در اروپای شرقی به سود غرب تغییر پیدا کند.

با در نظر گرفتن موارد بالا بحران لهستان در روابط موجود میان شرق و غرب از اهمیت خاصی برخوردار است. و بدین جهت یقیناً حزب کمونیست حاکم در لهستان که با مشی سوسیالیستی در پی اداره کردن این کشور است در پی رفع این بحران در جهت تثبیت خود است. البته باید توجه داشت که این بحران اولین بحران لهستان نبوده و بلکه در طول تاریخ بعد از جنگ این کشور بطور عمده شاهد چندین نمونه مشابه آن نیز بوده است از جمله:

• قیام و شورش سال ۱۹۵۸ کارگران صنعتی شهر پوزنان است که بیشتر جنبه اقتصادی داشت و در عین حال حرکتی بوده است در جهت رفع سلطه شوروی این قیام و شورش بعداً به «شورش نان» موسوم گشت. بر اساس این شورش تغییر دولتی از جانب کمونیستهای حاکم صورت گرفت و ولادیسلاو و گمولکا» از عوامل دیگر این حزب روی کار آمد.

• قیام سال ۱۹۷۰ که با شورش کارگران کارخانه کشتی سازی نین (لنین) در بندر گداسنگ که موجب سقوط دولت و پلاسیلا و گمولکا گردید و این بار «ادوارد گیرک»، دبیر اول حزب کارگران متحد بر روی کار آمد.

• بحران سال ۱۹۷۶ که بدنبال افزایش قیمت کالاهای مصرفی بوجود آمد و در نتیجه موجب تنزل قیمت به حد اولیه آن گردید.

سال ۱۹۸۰ که بحران دیگری با دامنه‌ای وسیع بوجود آمد که وضعیت کنونی لهستان ادامه او استمرار آن بحران است این بحران

مبتنی بر اخذ وام از کشورهای غربی بوجود آمد بطوریکه لهستان موظف شد که در قبال این وامها سود کمزشکنی را پرداخت نماید. وعدم توانایی بازپرداخت این وام و سود باعث افزایش قیمت مواد غذایی داخلی از جمله گوشت گردید. و همین عامل باعث شروع بحران در صورتهای اعتصابات و شورشهای کارگری شد. بطوریکه از آن تاریخ (۱۹۸۰) تاکنون سه دولت در لهستان تغییر کرده است. و یکی دیگر از مشخصه‌های عمده این بحران نیز همین است.

اتحادیه همبستگی:

اتحادیه همبستگی و چگونگی تشکیل آن نیز در این رابطه بسیار قابل دقت است. این اتحادیه در حقیقت ادامه همان تشکیلات «کمیته دفاع از حقوق کارگران» است که در سال ۱۹۷۶ در پی شورشهای مردم بعلت افزایش قیمت مواد غذایی بوجود آمد.

بنیانگذاران این کمیته که بعدها به «کمیته دفاع از حقوق اجتماعی» تغییر نام داد عبارت بودند از روشنفکرانی به نامهای آدام میشنگ و گوردنناین کمیته فعالیت خود را در جهت

نزدیکی هر چه بیشتر به کارگران سازمان داد تا اینکه توانست نزدیکی قابل ملاحظه‌ای به آنها پیدا کند. نزدیکی این کمیته به کارگران و پذیرفته شدنش نیز از جانب آنان امری طبیعی بود چرا که در رأس کارهای خود سیاست حمایت از منافع اقتصادی و حقوقی کارگران را دنبال میکرد.

این کمیته در سال ۱۹۸۰ در سازماندهی اعتصابات کارگری نقش بسیار فعالی داشته است و همین کمیته بود که در سال ۱۹۸۰ در بوجود آمدن اتحادیه همبستگی نقش عمده و قابل توجهی داشت.

موقعیت اولیه اتحادیه همبستگی:

اتحادیه همبستگی در عوان پیدایش خود از ویژگیهای عمده‌ای برخوردار بود از جمله اینکه:

- ۱- این اتحادیه حدود ۱۰ میلیون عضو در خود داشت که به این وسیله در مقابل حزب کمونیست از موقعیت قابل توجهی برخوردار بود.
- ۲- اتحادیه از حمایت پاپ و کلیسای کاتولیک لهستان برخوردار بود که مذهب عمومی مردم لهستان است.
- ۳- بیشتر نیروهای هوادار و عضو این اتحادیه از طبقه باصطلاح کارگر (پرولتریای) لهستان بود که با تعجب باید گفت که بر علیه ایدئولوژی طبقه خود قیام کرده بودند.

سیاست اتحادیه در عوان پیدایش:

همانگونه که مشخص است سیاست همبستگی در عوان پیدایش یعنی بین سالهای ۸۰ و ۸۱ سیاستی تهاجمی بود و هرگونه سازش و کنار آمدن با حزب کمونیست را منتفی میدانست. و معتقد بود که حزب کمونیست کفایت کافی در اداره کشور را ندارد بطوریکه لخ والساپس از کنفرانس رادم در اواخر نوامبر سال ۱۹۸۱ اعلام داشت که «میبایستی علناً خواستار قدرت و اختیارات باشیم» البته صورت این مبارزه برخورد کاملاً سیاسی - اقتصادی بود. یعنی اعتصاب و شورشهای کارگری و همبستگی خود نیز میل نداشت که این برخورد بصورت نظامی بدل شود. چرا که این نوع مبارزه باتوجه به اقتضای شرایط لهستان موقعیت قابل توجهی را برای همبستگی بوجود آورده بود. البته کمیته همبستگی با عناصر میانه روی حزب کمونیست نیز در ارتباط بود که بوسیله آن تلاش میکرد که در سیاستهای دولت تغییرات دلخواهی را بوجود آورد. این عناصر بعد از چندی در پاکسازی حزب کمونیست دچار تصفیه شدند.

کلیسا و بحران کنونی لهستان:

دریافت واقعیت کلیسای کاتولیک بدانگونه که هست آنهم خصوصاً در رابطه با جریانات سیاسی لهستان امری دشوار است و ارزیابی دقیق سیاستهای آن در طول مدت نزدیک به دو سال در بحران لهستان جای تعمق بسیاری داشته و نیازمند بررسی دقیق و مفصل است اما کلیاتی را که درباره آن میتوان بیان داشت به ترتیب عبارتند از:

۱- کلیسای کاتولیک درعوان شروع بحران یعنی در سال ۱۹۸۰ رابطه نفوذی و مسلط بر حزب حاکم در لهستان را داشته و تاکنون نیز توانسته آن را حفظ کند.

۲- کلیسای کاتولیک در مجموع اتحادیه همبستگی را مورد حمایت جدی خود قرار داده است. بطوریکه این حمایت در حال حاضر نیز که همبستگی به فعالیت زیرزمینی پرداخته است بطور جدی وجود دارد.

۳- کلیسای کاتولیک در مجموع با کشورهای اروپائی، میانه نسبتاً خوبی داشته و دارد و سیاستهای قدرتهای اروپائی را مورد تأیید قرار داده است.

۴- کلیسای کاتولیک حمایتهای خود را از همبستگی طوری اعمال داشته است که این حمایت موجب رضایت قدرتهای اروپائی قرار گرفته است. اینها کلیاتی است که بدون تحلیل و ارزیابی تقریباً میتوانند بصورت مواضع اقتصادی از جانب کلیسا تصور شود و بدین جهت ارزیابی و تحلیل آن امری لازم و ضروری است.

کلیسا و دولت:

شکی نیست که فعالیت کلیسا در لهستان از نظر مسکو و مسکوگرایان فعالیتی مبتنی بر ایدئولوژی ارتجاعی و کهنه است بدین جهت همکاری و کمکهای دولت لهستان به کلیسا که به ظاهر در جهت حل بحران لهستان به وساطت کلیسا قلمداد میشده است نشانگر وجود نوعی اختلاف در سیاستهای دولتهای مستقر در لهستان و کرملین میباشد. که در حال حاضر هر چند که ضعیف شده است اما بهر حال وجود دارد حال چه کم و چه زیاد. و این امر نشان میدهد که دولت حاکم بر لهستان دارای بافتی است که در مجموع ناهمگون است و عناصری در آن وجود دارد که حداقل میل دارد که حل مسائل داخلی لهستان برخلاف میل مسکو در جهت سیاستهای عمومی کرملین نباشد. و این درحقیقت وجود نوعی گرایشهای ناسیونالیستی در حزب کمونیست را ثابت میکند. این طیف شاید بعلت اینکه به نفوذ کلیسا بر مردم لهستان (بعلت دارا بودن مذهب کاتولیک) واقف است. موافق است که کلیسا در بازگرداندن آرامش لازم به لهستان نقش موثر خود را ایفا کند. و ظاهراً نیز در دولت از اکثریت برخوردارند (هر چند که عده بسیار زیادی از آنها در ادامه بحران و تغییر دولتها در این روند دچار تصویب شدند

کلیسا و همبستگی:

کلیسا در رابطه با همبستگی همانطور که در بالا عنوان شد این اتحادیه را بشدت مورد حمایت خود قرار داده است از طرفی اتحادیه خود اقرار داشته است که دارای ایدئولوژی سوسیالیستی است و به سوسیالیسم و اداره کشور به شیوه سوسیالیستی معتقد است. در عین حال می بینیم که این اتحادیه در برخوردهای خود و برنامه های استراتژیک خود دولت کنونی را شایسته اداره کشور نمیداند. و درصدد این است که قدرت اداره کشور را خود بدست گیرد. اما بهره مندی اتحادیه همبستگی از مردم آنهم بصورت پشتیبانی وسیع آنها در حقیقت دو موضوع را محسوس میسازد.

۱- اینکه مردم از دولت کنونی راضی نبوده و بنابر بحرانهای مشابهی که در تاریخ گذشته لهستان دیده میشود برخوردشان با دولت برخوردی بنیادی است و در پی فرصتی هستند که مخالفت خود را با دولت کمونیست ابراز کنند و اتحادیه همبستگی نمود و تجلی متمرکز این مخالفت است. (البته اتحادیه بیشتر صحنه تمرکز مخالفتهای سیاسی - اقتصادی است).

۲- عمدتاً مردم دارای مذهب کاتولیک بوده و بدین جهت تکیه همبستگی بر کلیسا و پشتیبانی از آن امری طبیعی بوده و مسجل است.

اما درباره کلیسا موضوع دیگری هست که یادآوری آن درک ماهیت و موقعیت آن را در این میان بهتر مشخص می کند و آن این است که مردم لهستان دارای مذهبی کاتولیک (البته اکثریت) هستند اما این تنها دلیل میل آنها به طرف کلیسا و یا برخورداری آنها از حمایت کلیسا نمی باشد. و موقعیت لهستان ایجاد می کند که یک نوع رابطه دوجانبه بین مردم و کلیسا برقرار باشد زیرا مردم اولاً رودرروی ایدئولوژی قرار دارند که براساس اقتضای خود سعی در حذف مذهب از سطح نظام اجتماعی را (حال بنا بر اقتضای شرایط درازمدت و یا در کوتاه مدت) دارد. و این در حقیقت چیزی نیست جز مقابله با باورهای عمیق توده ای که جبهه وسیعی را در برابر کمونیسم ایجاد می کند. ثانیاً مردم برای ابراز مخالفت خود با این مسلک بطرف کلیسا رفته و آن را ارج می نهند. ثالثاً کلیسا نیز همین رابطه را با ایدئولوژی مارکسیستی دارد. یعنی اینکه ایدئولوژی کلیسا بعنوان یک ایدئولوژی مذهبی مغایر ایدئولوژی مارکسیستی است. از این جهت کلیسا با پشتیبانی مردم اولاً تاکنون توانسته است که موضع مخالف خود را درقبال دولت کمونیست حفظ کند. ثانیاً اتحادیه همبستگی را که تجلی مخالفتهای مردم است (بصورت اقتصادی - سیاسی) مورد پشتیبانی موثر خود قرار دهد. آری بدرستی میتوان تصور کرد که از عوامل عمده گرایش مردم به کلیسا همانا فعالیت ضد مذهبی روسها در لهستان است که از ایدئولوژی مارکسیستی آنها نشأت می گیرد. و بهمین دلیل است که هم دولتمردان ناسیونال

سوسیالیست موجود در بافت دولت کنونی وهم همبستگی میل موثر دارند که از پشتیبانی کلیسا برخوردار باشند و این بدان دلیل است که کلیسا در حال حاضر بزرگترین تجلی گاه گرایشهای مخالف ایدئولوژیک مردم لهستان است با دولت و بهمین جهت هم طبق آماری که در یکی از مجله های لهستانی درباره محبوبیت هر کدام از این سه جناح یعنی کلیسا، همبستگی و حزب کمونیست گرفته است، اولین مقام از آن کلیسا و دومی همبستگی و در نهایت سومی از آن حزب کمونیست است.

و اما کلیسا در رابطه با دولتهای غرب مهمترین کانالی است که قدرتهای غربی میتوانند از طریق آن سیاستهای خود را بدون اینکه مارک «دخالت در مسائل داخلی لهستان» را بخورد بر مردم لهستان اعمال کند چرا که هر دوی آنها در یک اصل مشترکند و آنهم «مخالفت و مبارزه با ایدئولوژی کمونیسم» است. بدین جهت در این باره بسیار باید دقیق بود و آن را عمیقاً مطالعه کرد.

مواضع قدرتهای غرب در قبال جریان کنونی لهستان:

این موضوع مسلم است که بمنوان یک اصل در هر نقطه از جهان وقتی بحرانی رخ میدهد حل این بحران به منزله تثبیت قدرت یکی از ابرقدرتها و عقب نشینی دیگری است. مواضع قدرتهای غرب تحت رهبری ابرقدرت غرب یعنی امپریالیسم آمریکا در قبال این بحران که در لهستان بوقوع پیوسته است نیز بر این اصل استوار است. غرب بطور عموم در جهت تثبیت مواضع قدرت خود در این سرزمین فعالیت دارد منتها در این فعالیت به چند چیز توجه دارد که عبارتند از:

- الف- در نظر داشتن ظاهری اصل تشنج زدائی
- ب- عدم دخالت مستقیم در مسائل داخلی لهستان
- ث- رودروئی مستقیم و احتمالاً نظامی با شرق در این جریان
- ج- در نظر داشتن حفظ وحدت مواضع در قبال جریان مذکور بین کشورهای اروپای اما در عین حال مسئله لهستان برای غرب از اهمیت استراتژیک بسیار بالائی برخوردار است که در موارد زیر خلاصه میشود.

الف- خروج لهستان از جرگه بلوک شرق میتواند موقعیت تهاجمی غرب را در منطقه اروپای شرقی تقویت کند چرا که موقعیت دفاعی خاص لهستان که سنگرهای استراتژیکی شورویها در اروپای شرقی است و قرار داشتن موشکهای میان برد آنها در این منطقه توانسته است غرب را از فعالیتهای موثر در جهت تثبیت مواضع برتر بازدارد (باید توجه داشت که در حال

حاضر قسمت اعظم اروپا در دست روسهاست و ارتشهای پیمان ورشو در چندین کیلومتری کشورهای غربی موضع گرفته اند).

ب- وارد کردن ضربات درازمدت ایدئولوژیک به ایدئولوژی مارکسیستی و خدشه دار نمودن جبر تاریخی و اصل نگرش طبقاتی.

پ- در صورت خروج لهستان از جرگه کشورهای بلوک شرق تمام نقشه های دفاعی شوروی در مقابل غرب از هم خواهد پاشید.

ج- خروج لهستان از جرگه کشورهای غصو کمکون و پیمان ورشو که برای غرب بسیار اهمیت دارد.

با در نظر داشتن موارد مذکور بالا بعنوان موانع دخالت مستقیم غرب در اوضاع لهستان و در عین حال اهمیت سیاسی اقتصادی و استراتژیکی که لهستان برای قدرتهای اروپائی و آمریکا دارد بناچار آنها در قبال جریان لهستان نیز بی تفاوت نمی توانند باشند بدین جهت غرب به نوعی دخالت غیر مستقیم ولی موثر در جریانات لهستان اقدام نموده است. شیوه های دخالت غیر مستقیم غرب در لهستان بوسیله کانالهای زیر صورت می گیرد:

۱- کلیسا: همانگونه که گفتیم کلیسا در چگونگی دخالت موثر غرب در جریانات لهستان نقش عمده و اساسی دارد.

۲- وابستگی اقتصادی: غرب سعی دارد که با بالا بردن میزان وابستگی لهستان بخود، نقش موثری را در سیستم اقتصادی و سیاسی آن کشور اعمال کند در این جهت با مراجعه به آمار قرضهای پرداخت شده به لهستان از جانب غرب درخواستیم یافت که این قرضه ها رو به ازدیاد بوده است.

۳- کانال تبلیغات: غرب در زمینه بحران لهستان دست به سخن پراکنی و تبلیغات ضد شوروی گسترده ای زده است که با توجه به اختناق حاکم بر لهستان جای خاصی یافته است و تقریباً از این طریق با برنامه ریزی وسیع سعی در هدایت و رهبری بحران در جهت سمت گیری بطرف غرب را دارد.

شوروی و مسئله لهستان:

پرواضح است که لهستان از جهات گوناگونی برای شوروی اهمیت داشت و تغییر سمت گیری آن بطرف بلوک غرب و یا هرگونه تغییر و تحول سیاسی در آن بدون تأثیر بر بلوک شرق عموماً و سیاست خارجی شوروی خصوصاً نخواهد بود. بدین جهت شوروی در قبال اوضاع لهستان که از نظر ایدئولوژیک، اقتصادی- سیاسی و استراتژیکی برایش اهمیت خاصی دارد بی تفاوت نخواهد بود و بلکه واکنشهای سخت نشان خواهد داد.

راجع به اهمیت سیاسی وایدئولوژیک لهستان برای شوروی و در رابطه با بلوک شرق صحبت کردیم. و اکنون درباره اهمیت استراتژیک - اقتصادی و نظامی آن یادآوریهائی را می‌کنیم:

۱- نظامی: اولاً مقرر فرماندهی «روسی» نیروهای شمالی پیمان ورشو در لگینکا نزدیک ورشو است. ثانیاً نیمی از ۲۲۰ هواپیمای مدرن باربری پیمان ورشو در آن کشور مستقر است و ثالثاً موشکهای میان برد شوروی که در جهت اروپای مرکزی هدف گیری شده است در این ناحیه مستقر شده‌اند.

۲- استراتژیک:

الف- کلیه مخابرات آلمان شرقی وچکسلواکی با شوروی از طریق لهستان انجام می‌پذیرد.

ب- ۱۵ لوله حامل مواد سوختی به آلمان شرقی وچکسلواکی از لهستان میگذرد که همچنین برای طرح توزیع سوخت پیمان ورشو بسیار اهمیت دارد.

ث- کلیه خطوط ارتباطی شوروی با آلمان شرقی از لهستان عبور می‌کند از جمله: خط راه آهن که برای ارتش شوروی از جنبه لجستیکی و حمل و نقل پراهمیت است.

بدین ترتیب ملاحظه میشود که در صورت تغییر سیستم سیاسی و سمت گیری آن در جهت بلوک غرب و یا استقلال ملی میتواند بطور جدی شوروی را مورد تهدید قرار دهد. از این نظر میتوان استنتاج کرد که شوروی میل دارد که سیاست داخلی و خارجی لهستان را در ادامه سیاستهای خارجی خود قرار دهد یا شاید بدین ترتیب بیشتر آن را کنترل کرده و بر آن مسلط باشد به این جهت می‌بینیم که رفت و آمدهای رهبر لهستان به شوروی چندان هم بی معنی نبوده و یا کمکهای اقتصادی شوروی به لهستان چندان هم از روی باصطلاح اصل همبستگی نیست و فقط و فقط در این جهت است که این ابر قدرت بیشتر بتواند بر لهستان اعمال قدرت بکند.

پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه

این بسیار مهم است که درباره اوضاع لهستان ما چگونه میاندیشیم؟ باید گفت که اعتقاد ما در این مورد این است که امپراطوری روسیه شوروی نیز چون امپریالیزم آمریکا در سرایشی زوال قرار گرفت است و پیچیدگی و فساد آن از حد کنترل خارج گشته است چرا که ایدئولوژی که روزی ادعای حمایت از طبقه تحت ستم را داشت هم اکنون خود از عوامل ستم بر این طبقه گشته است و نمونه‌های عینی آن همانا «افغانستان» و لهستان است.

شوروی سعی داشته و دارد که با مسلط کردن باصطلاح چنین نمایندگان طبقه باصطلاح پرولتاریا بر پرولتاریای افغانستان و یالهستان نظم سوسیالیستی را در جهت ایجاد جامعه کمونیست بر آنها تحمیل کند و آنها تحت عنوان جبر تاریخ و بسیار عجیب مینماید که «جبر تاریخ» در این صحنه تاریخی بر علیه خود قیام کرده است! چرا که مگر اندیشه مارکسیستی گویای این حقیقت نیست که هر چیزی در داخل خود ضد خود را پرورش میدهد. مگر نمی گوید که تبدیل «تز» به «آنتی تز» و در نتیجه تجلی نوین آن بصورت «سنتز» روند طبیعی و قانون لایتغیر اعتقاد مارکسیستی است! پس در نتیجه چندان عجیب نیست اگر جبر تاریخی در درون خود ضد خود را پرورش دهد و یا نظام سوسیالیستی در درون خود، ضد خود را پرورش دهد چرا که هر تبدیل و یا تضادی منتهی به کمال نمی گردد! بهر تقدیر «لهستان» آغاز طغیانی است که بر علیه سوسیالیسم و نظام سوسیالیستی بروز کرده است و شاید هم اولین تجلی و تجسم تجزیه سوسیالیسم.

حاکمیت لهستان در آینده و چگونگی آن

دو احتمال درباره لهستان و آینده حکومت آن قابل تصور است و این دو احتمال

عبارتست از:

۱- خروج لهستان از کشورهای بلوک شرق و پیوستن آن به بلوک غرب

۲- ایجاد یک حکومت ناسیونال سوسیالیست در لهستان

هرچند که در اوضاع کنونی و با شرایط فعلی تصور خروج لهستان از حوزه تسلط شوروی امری محال می نماید. اما بهر حال مورد تناقضی است که در جهان سوسیالیسم پدیدار شده است و روز بروز نیرو به رشد است و نهایتاً شوروی مجبور است که طوری با آن کنار بیاید و این کنار آمدن ممکن است نوعی سوسیالیسم جدید باشد که آینده ناسیونالیستی خواهد داشت (که از نظر ما احتمال چنین تغییر سیستم سیاسی ای بسیار محتمل است) و یا نهایتاً به برقراری سوسیالیسم ارو پائی (بدانگونه که در کشورهای ارو پائی وجود دارد از قبیل حزب سوسیالیست فرانسه و یا آلمان که هم اکنون نیز قدرت را در این کشورها بدست دارند) که این نوع سیستم حکومت نیز امکان وقوع اش در لهستان غیر محتمل نیست. بهر تقدیر ما در آینده نه چندان دوری باید شاهد تغییرات محسوسی در حکومت لهستان و گرایش لهستان باشیم و این گرایش چندان برای کشورهای دیگر بلوک شرق بی خطر نبوده و شوروی خود را باید برای رودرروئی هائی از این قبیل آماده کند.

پاورقی:

۱- البته باید در نظر داشت که این اصل در اندیشه اسلامی و فلسفه سیاسی اسلام پذیرفته

نیست چرا که انقلاب اسلامی ایران خود دلیل واضح و گویای این مطلب است.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی